

ستارخان

از ایران پدیا

ستارخان (زاده ۲۸ مهر ۱۲۴۵ - درگذشته ۲۵ آبان ۱۲۹۳) با نام اصلی ستار قره‌داغی از مبارزین **جنبش مشروطه ایران** ملقب به سردار ملی است. او در شناخت اسب‌ها مهارت داشت و قبل از **انقلاب مشروطه** در تبریز به خرید و فروش اسب می‌پرداخت. ستارخان در جریان انقلاب مشروطه و تشکیل دسته‌های مجاهد در تبریز به آن‌ها پیوست و فرمانده مجاهدین محله‌ی امیرخیز تبریز شد. بعد از به توپ بستن مجلس توسط محمد علی میرزا و شروع دوره **استبداد صغیر** قوای دولتی و نیروهای وابسته به حکومت، برای نابودی کامل مشروطیت به تبریز حمله کردند. در جریان این حمله تمامی محله‌های تبریز تسلیم شدند و پرچم سفید تسلیم بر فراز خانه‌های تبریز برافراشته شد. تنها ستارخان با اندک یاران خود در امیرخیز به مقاومت در برابر نیروهای استبداد پرداخت و پرچم‌های تسلیم را بر بام محلات دیگر سرنگون کرد. در اثر پایداری ستارخان بقیه محلات تبریز یکی پس از دیگری به صفوف مقاومت پیوستند. نبردهای تبریز مدت یازده ماه به طول انجامید. نهایتاً نیروهای دولتی شکست خوردند.

مقاومت ستارخان و تبریز باعث شد دیگر ولایات ایران نیز برای برپایی مجدد مشروطه قیام کنند. رشت و اصفهان اولین شهرهایی بودند که قیام کردند. از رشت مجاهدان مشروطه‌خواه و از اصفهان نیز تفنگداران بختیاری برای فتح تهران حرکت کردند. شهر تهران در ۲۵ تیر ۱۲۸۸ به دست نیروهای مشروطه فتح شد. محمد علی میرزا، شاه مستبد قاجار به سفارت روسیه پناهنده شد و بعد از مدتی از ایران خارج گشت.

در زمان فتح تهران، قوای روس به بهانه‌ی حفاظت از اتباع خود، تبریز را اشغال کرده بودند و ستارخان و مجاهدان تبریز که بیش‌ترین نقش را در پیروزی مشروطه داشتند نتوانستند مستقیماً در فتح تهران شرکت کنند.

حکومت جدید در تهران که افرادی چون مخبرالسلطنه را شامل می‌شد وجود ستارخان رهبر انقلابی و محبوب **جنبش مشروطه** را در تبریز که یک دژ شکست‌ناپذیر به شمار می‌رفت به ضرر خود می‌دید. مخبر السلطنه از طرف حکومت جدید والی آذربایجان شد و از همان ابتدا برای دور کردن ستارخان از تبریز تلاش کرد و در نهایت با زمینه چینی و اصرار او حکومت جدید ستارخان را به تهران فراخواند.

در مسیر تهران و در تهران مردم استقبال شایانی از ستارخان و **باقرخان**، سردار و سالار ملی کردند. در تهران کشمکش جنگ قدرت بین سران حکومت جدید موقعیت ستارخان و مجاهدان را نیز تحت

ستارخان (سردار ملی)



ستارخان

۲۸ مهر ۱۲۴۵

روستای بی‌شک از توابع ارسباران قره‌داغ

آذربایجان

۲۵ آبان ۱۲۹۳

تهران

ایرانی

نامعلوم

مجاهد مشروطه

۱۲۸۷ تا ۱۳۹۳ هجری شمسی

مردم ایران و جهان

رهبری نبردهای تبریز و انقلاب مشروطه در

دوره استبداد صغیر

زادروز

درگذشت

تابعیت

تحصیلات

پیشه

سال‌های

فعالیت

شناخته‌شده

برای

نقش‌های

برجسته

سبک	مبارزه مسلحانه
تأثیرپذیرفتگان	جنپش مشروطه ایران و مردم تبریز و حکومت محمد علی میرزا
شهر خانگی	تبریز
لقب	سردار ملی
جنبش	انقلاب مشروطه ایران
مخالفان	محمد علی میرزا و حاکمان ضد مشروطه
دین	اسلام
	لوح تقدیر از مجلس شورای ملی

تأثیر قرار داد. نهایتاً دولت، قانونی را برای خلع سلاح مجاهدان تصویب کرد. محل استقرار مجاهدان و ستارخان پارک اتابک تهران بود. ستارخان این مصوبه را قبول کرد و تلاش کرد مجاهدان را نیز برای خلع سلاح قانع کند اما موفق نشد. روز ۱۴ مرداد ۱۲۸۹ نیروهای دولتی پارک اتابک، محل استقرار ستارخان و مجاهدان را گلوله‌باران کردند. ستارخان در این واقعه از ناحیه زانو مجروح شد.

چهار سال بعد در ۲۵ آبان ۱۲۹۳ ستارخان در تهران در یک خانه اجاره‌ای درگذشت. پیکر او طی مراسم باشکوهی تشییع و در باغ طوطی شاه‌عبدالعظیم به خاک سپرده شد.

محتویات

کودکی و جوانی

ماجرای قاطرچی‌های ولیعهد

زندان نارین قلعه

فرار از نارین قلعه

آغاز حیات انقلابی ستارخان

ماجرای اکرام السلطان و اولین ظهور ستارخان

ستارخان در نبردهای تبریز

تهاجم رحیم خان چلیپان‌لو به تبریز

دوره اول نبردهای تبریز

ورود عین‌الدوله به تبریز

پیوستن مجاهدان قفقازی به اردوی ستارخان

تهاجم عین‌الدوله به تبریز

نامه‌ی ستارخان به عین‌الدوله

شکست و عقب نشینی عین‌الدوله

دوران سه‌ماهه آرامش تبریز

دوره دوم جنگ‌های تبریز

وقایع بعد از نبردهای تبریز تا فتح تهران

ورود نیروهای انگلیس و روسیه به ایران

فتح تهران

تلاش برای دور کردن ستارخان از تبریز

ماموریت ستارخان برای خلع سلاح مجاهدان اردبیل

خروج از تبریز و تبعید ستارخان به تهران

نقش ستارخان درکشمکش بین نیروهای فاتح تهران

واقعه پارک اتابک

تشکیل کابینه جدید مستوفی‌الممالک

توافق بر سر خلع سلاح مجاهدان در مجلس

مذاکره ستارخان با مجاهدان برای خلع سلاح

فاجعه پارک اتابک

بازتاب فاجعه پارک اتابک

سرانجام ستارخان

درگذشت ستارخان

کودکی و جوانی

ستارخان در ۲۸ مهر ۱۲۴۵ در یک خانواده متوسط نیمه روستایی - نیمه شهری، در قره‌داغ به دنیا آمد و در همان‌جا نشو و نمو یافت، به همین دلیل به او ستار قره‌داغی گفته می‌شود. پدرش حاج‌حسن از مردم قره‌داغ (ارسباران) بود. وی بزاز دوره‌گردی بود که از تبریز پارچه می‌خرید و در دهات ارسباران می‌فروخت. ستار چند بار به همراه پدر راه بین این دو شهر را پیموده بود. در این دوران نه به مکتب رفت و نه پیش کسی درس خواند.

حاج‌حسن ۴ پسر داشت. اسماعیل (از همسر اولش)، غفار و ستار و عظیم (از همسر دومش). غفار دکان کفش‌دوزی داشت و در سال ۱۲۳۰ قمری، موقع استیلای روس‌ها، در تبریز، به دستور شجاع‌الدوله به دار آویخته شد.^[۱]

اسماعیل برادر بزرگتر ستارخان، دوست خود فرهاد را که از مخالفان و ناراضیان بود، پنهان می‌کرد. حاکم قره‌داغ، سرانجام به دوستی اسماعیل و فرهاد پی برد. سربازان حکومتی خانه اسماعیل را محاصره کردند. فرهاد کشته شد و اسماعیل دستگیر و به تبریز فرستاده شد. وی سرانجام به دستور ولیعهد، «مظفرالدین میرزا» در تبریز، کشته شد.^[۲]

مرگ اسماعیل ضربه‌ی روحی شدیدی بر پدر ستارخان وارد آورد.

بعد از مرگ اسماعیل، حاج‌حسن دیگر نتوانست در قره‌داغ به کسب و کار بپردازد، در نتیجه خانواده ستار به تبریز مهاجرت کرد. در این زمان ستارخان حدود ۱۶ سال داشت.^[۳]

ماجرای قاطرچی‌های ولیعهد

پیش از دوران مشروطیت، تبریز ولیعهدنشین ایران بود. ولیعهد صاحب دستگاه عریض و طویلی بود. خشونت قاطرچیان ولیعهد، که از مردمان شرور تشکیل یافته بودند منجر به آزار و اذیت مردم می‌شد.

روزی بین آدم‌های میرزا مصطفی از خوانین حسن‌آباد، که یکی از دوستان پدر ستار بود با قاطرچیان ولیعهد، زد و خوردی رخ داد. یکی از قاطرچیان به دست صمدخان پسر میرزا مصطفی کشته شد. میرزا مصطفی، صمدخان و برادرش احمدخان را روانه‌ی تبریز کرد و آنها پیش پدر ستارخان آمدند. حاج‌حسن آنها را به همراه ستارخان به باغ‌های کنار شهر فرستاد. قاطرچیان که از محل آنها خبردار می‌شوند، باغ را محاصره می‌کنند. زد و خورد شدیدی درمی‌گیرد. در این درگیری هر سه مجروح و دستگیر می‌شوند. صمدخان و احمدخان از دست قاطرچیان جان سالم بدر نمی‌برند. ولی پادرمیانی عده‌ای از دوستان حاج‌حسن، ستارخان را از مرگ حتمی نجات می‌دهد. بعد از این واقعه بود که نام ستار قره‌داغی برای اولین بار بر سر زبان‌ها افتاد.^[۴]

زندان نارین قلعه

علت حبس ستارخان در زندان نارین قلعه معلوم نیست، ولی نارین قلعه با دیوارهای بلندش، با شکنجه‌ی مخصوص به خودش، و با زیرزمین‌های مرطوبش، زندانی بود که افراد خطرناک و محکومان سیاسی مهم را در آنجا به بند می‌کشیدند. سلام‌الله جاوید در این مورد می‌نویسد:

«ستارخان بعد از فرار از حبس که رنج فراوان در آنجا کشیده بود، بر کینه و انتقام‌جوییش افزوده شد و مصمم گردید که هرقدر بتواند، با دولتیان ضدیت و مخالفت نماید. وقتی که بر اسب و تفنگ مسلط شد، شروع به ضدیت با دولت کرد. گاهی دولتیان را غارت می‌کرد و به فقرا و ضعفا کمک می‌کرد. از بیچارگان دستگیری می‌نمود. گاهی زندانی شده، زمانی فرار می‌کرد و وقتی که به کسب و کار عادی مشغول می‌شد، دولتیان او را راحت نمی‌گذاشتند.»^[۵]

دو سال از روزهای زندگی ستارخان، در نارین قلعه گذشت. خود او گفته است:

«چند ماهی در نارین قلعه برای من خیلی سخت می‌گرفتند و مجاز نبودم با هیچ یک از محبوسین ملاقات کنم. به تدریج قدری در پاره‌ای موارد مسامحت می‌کردند و اجازت می‌دادند که با محبوسین دیگر ملاقات و صحبت کنم.»^[۶]

فرار از نارین قلعه

پس از گذشت ۲ سال، فرصتی برای فرار ستارخان از زندان پیش آمد. ستارخان داستان فرارش را برای دو تن از هم‌زمانش، «امیرخیزی» و «یکانی»، این‌گونه شرح داده است:

«در اواخر ایام محبوس‌ی در نارین قلعه، با هاشم نامی از ایل «یورتچی قوجه بیگلو» آشنا شدم و گاه با هم درد دل می‌کردیم. مدت‌ها حال بدین منوال گذشت و درهای نجات از هر طرف بر روی ما بسته شده بود تا آنکه شبی هاشم پیش من آمد و با مراعات نهایت احتیاط آهسته گفت: فردا شب را نخوابیده تا دمیدن صبح بیدار باش. پرسیدم: چرا؟ گفت: شاید خداوند وسیله نجاتی برای ما فراهم آورد... پس از نیمه شب بود که هاشم به سراغ من آمد و گفت: برخیز که جای درنگ نیست. من خواه ناخواه برخاستم و به دنبال وی به راه افتادم تا رسیدیم به پای دیوار قلعه، دیدم طنابی از دیوار آویزان است، گفت: زود سر طناب را بگیر که نجات خواهی یافت. گفتم: چرا خودت این کار را نمی‌کنی؟ گفت: اگر من جلوتر دست به طناب بزنم دیگر به شما نوبت نخواهد رسید و کسی در فکر شما نخواهد بود. من متوکلاً علی الله سر طناب را گرفتم و مرا بالا کشیدند چون بر سر دیوار رسیدم و مأمورین نجات دیدند من هاشم نیستم، کمی دلتنگ شدند ولی کار از کار گذشته بود و من باز سر طناب را گرفته از آن سر دیوار پائین آمدم. بعد هاشم را نیز به همان طریق نجات دادند. قدری دورتر از دیوار قلعه، چند سواری حاضر بودند که ما را به ترک خود کشیده به تاخت رفتند.»^[۷]

ستارخان در جوانی مدتی نیز به صف تفنگداران ویژه ولیعهد، مظفرالدین میرزا درآمد و ماموریت‌هایی را نیز انجام داد، از جمله مبارزه با راهزنان ترکمن که به همین منظور به مشهد رفت، اما مدتی بعد، از آن کسوت خارج شد. ستارخان در سال ۱۲۷۳ شمسی به سامرا رفت. در سامرا چون با بدرفتاری خادمان آستانه با زائران ایرانی روبه رو شد به همراه چند جوان آذربایجانی، خادمان بدرفتار را تنبیه کرد و دستگیر شد که با وساطت میرزای شیرازی آزاد و به ایران بازگردانده شد. ستارخان به واسطه اوضاع زمانه و ظلم و ستم حکومت و روحیه ظلم‌ستیزی که در وجودش بود، زندگی آرامی نداشت.

آغاز حیات انقلابی ستارخان



عکسی از ستارخان با کلاه فدایی

در دوران مشروطه حال و روز تبریز با بقیه شهرهای ایران تفاوت داشت. در تبریز از زمان ولیعهدی محمدعلی میرزا، در عمل یک حاکمیت دوگانه وجود داشت و بسیاری از امور اداره‌ی شهر در دست انجمن تبریز بود.^[۸] مرکز غیبی نیز قبل از صدور فرمان مشروطیت تشکیل شده بود و سررشته بسیاری از امور را در دست داشت. مرکز غیبی در واقع، کمیته مرکزی حزب اجتماع‌یون - عامیون (سوسیال دموکرات) بود که افراد با صلاحیتی در آن عضویت داشتند و رهبری آن به عهده کربلایی علی مسیو بود.^[۹] مرکز غیبی کنترل جنبش مشروطه را در تبریز در دست داشت. یکی از کارهای مهمی که انجمن تبریز زیر نظر مستقیم مرکز غیبی انجام داد، ایجاد و تربیت دسته‌های مسلح مجاهدین بود. این دسته‌ها، مرتب به تمرین نظامی برای مقابله با نیروهای استبداد می‌پرداختند. ستارخان از همان ابتدا، به دسته‌های مسلح مجاهدان پیوست و از فرماندهان آن شد. او سردسته مجاهدان تبریز در محله امیرخیز بود و خود به تربیت و آموزش نظامی مجاهدان می‌پرداخت.^[۱۰]

ماجرای اکرام السلطان و اولین ظهور ستارخان

محمد علی شاه چون خطر تبریز برای سلطنت خود را به خوبی درک کرده بود، برای اخلال در کار انجمن تبریز و ایجاد آشوب، نفراتی را برای ترور سران مشروطه در تبریز اجیر کرد که از آن جمله، اکرام السلطان، برادر حاجب‌الدوله فرانس‌باشی محمد علی شاه بود. اکرام السلطان به تبریز رفت و از تفنگ‌چیان سابق ولیعهد، نفراتی را استخدام کرد و به آنها پول و اسلحه داد. روز آخر اردیبهشت ۱۲۸۶، مجاهدان تبریز به دو نفر مسلح که در تاریکی در گوشه‌پی کمین کرده بودند مظنون شده و اقدام به دستگیری آنها کردند. طی درگیری که میان این نفرات و مجاهدان تبریز رخ داد یک نفر در جا کشته شد و نفر دوم دستگیر شد.^[۱۱] در بازجویی مشخص شد که اکرام السلطان در باباباغی (باغی بزرگ در یک فرسخی غرب تبریز که در گذشته شکارگاه ولیعهد بوده است) اقامت دارد و منتظر نتیجه



ستارخان و تنها پسرش یدالله

اقدامات است. انجمن درصدد دستگیری اکرام‌السلطان برآمد و برای این کار داوطلب خواست. ستارخان برای این کار داوطلب شد. این موضوع ستارخان را مورد توجه انجمن و مجاهدان قرار داد. البته اکرام‌السلطان از اقدام انجمن باخبر شد و قبل از رسیدن ستارخان فرار کرد. احمد کسروی که آن روزها در تبریز بوده این واقعه را این‌طور تعریف کرد:

«نیک به یاد می‌دارم که چگونه (ستارخان) از میان انبوهی راه باز می‌کرد و تفنگ به دست و گیوه به پا، با همراهان خود از میدان توپخانه می‌گذشت، من بار نخست بود او را می‌دیدم و چون از چهره مردانه و چابکی رفتار و از خوبشتنداری او در شگفت شدم، پرسیدم: این کیست و کجا می‌رود؟ گفتند: ستار قره‌داغی است که برای گرفتن اکرام‌السلطان به بابا باغی می‌رود.»^[۱۳]

ستارخان در نبردهای تبریز

محمد علی شاه، روز پنج شنبه ۱۴ خرداد ۱۲۷۸ برای تدارک حمله به مجلس و به توپ بستن آن، به باغ‌شاه در بیرون دروازه تهران رفت. تعدادی از نمایندگان از این موضوع وحشت کردند و موضوع را با مردم در میان گذاشتند و به ولایات مختلف تلگراف زدند. این خبر بعد از چند روز به تبریز رسید. تبریز برای نگهبانی از مشروطه تصمیم به اعزام نیرو به تهران گرفت و ستارخان و یاقرخان هر یک در راس ۵۰ نفر به طرف تهران حرکت کردند. هنوز از شهر دور نشده بودند که هواداران محمد علی شاه که در اسلامیه جمع شده بودند، با تجهیز لوطی‌های دوه‌چی و ارادل و اوباش شهر، به مجاهدان حمله کردند. از طرفی شجاع‌نظام مرندی و سامخان و ضرغام و حاجی فرامرزی خان نیز با سواران خود به طرف تبریز حرکت کردند. انجمن به اردوی ستارخان پیغام داد که برگردد و از شهر دفاع کند. به مهاجمان، سپاه بیوک خان پسر رحیم خان چلیپانلو نیز اضافه شد.^[۱۳]

تهاجم رحیم خان چلیپانلو به تبریز

وقتی مهاجمان به تبریز کاری از پیش نبردند، رحیم‌خان در راس سواران خود به طرف تبریز حرکت کرد. پاختانوف کنسول روس، با همراهی عوامل خود زمینه را برای ورود لشکر رحیم‌خان آماده کرد. فرماندهان مجاهدان محلات خیابان و مارالان و نوبر و... فریب کنسول روس را خورده و راه ورود رحیم خان به شهر را باز کردند و شهر تبریز با پرچم‌های سفید تسلیم شد. خلع سلاح مجاهدان آغاز شد و آزادی‌خواهان مورد تعقیب قرار گرفتند. خبر سقوط شهر تبریز به محمد علی شاه مخابره شد. در این میان فقط یک نفر یعنی ستارخان با تعداد اندکی از یارانش حاضر به تسلیم نشد.

دکترشفق که آن روزها در تبریز بوده، قیام ستارخان را این‌چنین توصیف می‌کند:

«در بحبوحه بهت و یأس یک‌باره سروصدایی در شهر بلند شد و همه را مانند کسانی‌که ناگهان و به وحشت از خوابی برجسته باشند به هیجان آورد. هر کس از دیگری می‌پرسید چه خبر است؟ تا اینکه سرانجام خبر پخش شده و همه آگاه گشتند: ستارخان امیرخیزی قیام کرده بود...»^[۱۴]

چند روز پس از ورود رحیم‌خان به تبریز، کنسول روس، برای تطمیع ستارخان به محله امیرخیز که ستارخان در آن مقاومت می‌کرد و تنها نقطه مقاومت در مقابل استبداد بود رفت. او به ستارخان گفت: «امروز به خیابان رفته‌م و به دوچی رفته‌م و اکنون نیز به اینجا آمدم که از شما پیمان بگیرم که به جنگ پیش‌دستی نکنید تا پیش‌آمد با گفتگو پایان پذیرد.» ستارخان پاسخی ساده داد و گفت: «ما هیچ‌گاه به جنگ پیش‌دستی نمی‌کنیم و همیشه از آن سوی به ما می‌تازند و ما جلوشان می‌گیریم.» کنسول روس برای تطمیع ستارخان گفت که می‌تواند «سرقه سورانی» آذربایجان را از دولت برای او بگیرد و اضافه کرد:

«اینک بیرقی به شما می‌دهم که بر سردرخانه‌تان برافرازید و در زینهار دولت روس باشید»

ستارخان با شنیدن این سخنان به‌پاخاسته گفت:



ستارخان و باقرخان همراه با دیگر مجاهدان

«جنرال کنسول من قره‌سورانی نمی‌خواهم. کار از اینها گذشته‌است. ما ایرانیان اگر غیرت داشته باشیم، مشروطه را خواهیم گرفت. من می‌خواهم هفت دولت زیر بیرق ایران درآید. من زیر بیرق بیگانه زوم.» [۱۵]

ستارخان بعد از ملاقات با کنسول روس با ۱۷ تن از مجاهدان رکابش بیرق‌های سفید تسلیم را در سراسر شهر سرنگون کردند و صدای «زنده باد ستارخان، پاینده باد مشروطه» در سرتاسر شهر پیچید. در اندک مدتی، توازن نیروها به هم خورد و مجاهدان از سرتاسر شهر برای مقاومت بسیج شدند. مجاهدان به سمت باغ شمال محل استقرار رحیم‌خان، روانه شدند و او را از شهر فراری دادند.

ستارخان ندا داد: «بیاید! بیاید! هرکس در خانه بماند، نامرد است. من فقط به شما رنج و دشواری و پیکار را وعده می‌دهم. اما، ماها یا پیروز خواهیم شد، یا خواهیم مرد.» [۱۶]

کسروی درباره این عمل ستارخان می‌گوید در تاریخ مشروطه‌ی ایران هیچ‌کاری به این بزرگی و ارجداری نیست. [۱۷] امیرخیزی نیز می‌گوید اگر بنده بگویم که رشادت آن روز ستارخان مشروطه‌ی از دست رفته را باز آورد سخن از روی حقیقت گفته‌ام و ادعای بی‌جایی نکرده‌ام. [۱۸]

دوره اول نبردهای تبریز

بعد از شنیدن شکست سپاه رحیم‌خان در تبریز، محمد علی شاه، عین‌الدوله را که از دشمنان دیرینه مشروطه بود، برای سرکوب مجاهدان به والی‌گری آذربایجان برگزید، اما خان تنکابنی معروف به سپهدار نیز به فرماندهی قشون آذربایجان منصوب شد. قبل از رسیدن عین‌الدوله به تبریز، رحیم‌خان برای جبران شکست خود، بار دیگر به همراهی اسلامیه‌نشینان و شجاع نظام، راهی تبریز شد و حملات سختی را علیه مجاهدان و مخصوصاً انجمن حقیقت، در محله امیرخیزی که ستارخان و مجاهدان همراهش در آن سنگر گرفته بودند آغاز کرد. در اواسط مرداد ماه شش هزار سواره، هر کدام از سمتی به طرف امیر خیز حرکت کردند و راه‌ها را چنان مسدود شد که امکان هیچ نوع کمک رسانی برای ستارخان نبود. مقاومت مجاهدان پیش‌قراول درهم شکست. انجمن حقیقت که ستارخان با دوازده مجاهد در آن سنگر گرفته بود زیر باران توپ و گلوله قرار گرفت و گمان رفت که کار ستارخان تمام است. اما او همچنان مقاومت کرده و جلوی تهاجم دشمن را سد کرد. بالاخره حسین باغبان، با دسته‌ی خود و دسته‌ای از مجاهدان «ویجویه» و «خیابان» به یاری ستارخان شتافتند. آنها خط محاصره دشمن را شکسته و آنها را عقب راندند. فردای آن‌روز دولتیان باز حمله کردند ولی با ۲۴ کشته مجبور به عقب‌نشینی شدند. بعد از این پیروزی‌ها تعداد مجاهدان بیشتر شده و مردم بیشتری به مجاهدان پیوستند. [۱۹]



ستارخان سردار ملی و باقر خان سالار ملی

در میانه‌ی آشفتگی‌ها، ستارخان همراه دیگر سران مجاهدان به کارها سر و سامان داد. اعضای انجمن را که پراکنده شده بودند، گرد آورد و انجمن را که به دست دار و دسته اسلامی، چپاول شده بود دایر کرد و پرچمی بر سر در آن زد. ستار خان حسین باغبان را مسئول حفاظت از انجمن کرد. [۲۰]

زرادخانه دولتی به دست مجاهدان افتاد و سه ارابه توپ کوهستانی و چند ارابه توپ سر پر قدیمی و ۲۰ هزار قبضه تفنگ سر پر، نصیب آنها شد و این گونه مجاهدان تجهیز شدند.^[۲۱]

ورود عین‌الدوله به تبریز

عین‌الدوله در ۲۸ مرداد ۱۲۸۷ به کنار تبریز رسید و در باغ صاحب‌دیوان مستقر شد. سپهدار نیز دو روز قبل در همین باغ اردو زده بود.

عین‌الدوله که متوجه شده بود کار به این آسانی نیست، قبل از رسیدن به تبریز کسانی را به عنوان میانجی به شهر فرستاد تا به مردم پیام بدهد که مجاهدان اسلحه را زمین بگذارند، تا او از پادشاه عادل و مهربان استعفا کند که بار دیگر مشروطه را به مردم عطا کند. مردم وعده‌های عین‌الدوله را قبول نمی‌کنند.^[۲۲]

پیوستن مجاهدان قفقازی به اردوی ستارخان

در این بین، گروهی از داوطلبان «حزب سوسیال دموکرات» قفقاز خود را به تبریز می‌رسانند تا به مجاهدان تبریز یاری برسانند. این گروه علاوه بر مهارت در کار تبلیغاتی و آموزش جنگهای پارتیزانی با خود اسلحه و مهمات و بمب و مواد منفجره نیز به همراه آوردند.^[۲۳] اولین دسته از این داوطلبین، گرجی بودند که از تغلیس و از بی‌راهه خود را به تبریز رسانده بودند. در دوران جنگ‌های تبریز بیش از ۴۰۰ تن از مجاهدان قفقازی و انقلابیون استان‌های مرکزی روسیه، خود را به تبریز رساندند.^[۲۴]

تهاجم عین‌الدوله به تبریز

عین‌الدوله که از مذاکره و وعده و وعید نتیجه‌ی نگرفت، در ۴ شهریور ۱۲۸۷ (۲۷ رجب) غافلگیرانه دست به حمله زد. از هر سوی شهر، گلوله‌های توپ باریدن گرفت. جنگ بدون وقفه تا ۲۱ مهر (۱۷ رمضان) ادامه یافت. قوای دولتی، از این حمله‌ها نتیجه‌ای نگرفتند و پیروزی برایشان حاصل نشد. همچنین انبوهی غنائم جنگی نصیب مجاهدان شد. ترکیب مهاجمان دولتی غیر از تفنگچی‌های اسلامی و سواران رحیم‌خان و شجاع نظام و دیگران؛ سواران بختیاری، کلهر، کاکاوند، خمسه، قزوین، اردبیل، سراب، طالش، طوایف شاهسون و سه هزار نفر سپاه ماکو را نیز شامل می‌شد.

حضور ستارخان در هر سنگری، تاثیر قطعی در نتیجه نبرد داشت و پیروزی را تضمین می‌کرد. عین‌الدوله که از نتیجه نبرد ناامید شده بود، عقب نشینی کرد و در قزلجه میدان در ۴ فرسخی شهر اطراق کرد.^[۲۵]

نامه‌ی ستارخان به عین‌الدوله

در آخرین روزهای نبرد، ستارخان نامه‌ای به عین‌الدوله می‌فرستد که متن آن بدین شرح است:



شاهزاده عین‌الدوله

«...بهتر است حضرت والا دست از این جنگ برداشته و با مردم آذربایجان از در مخاصمت برنیاید و دیگر آنکه این خادم ملت برحسب وظیفه‌ی ملیت و ایرانی بودن، قدم به عرصه‌ی مجاهدت گذاشتم، اگر خدای نخواست، که نخواهد خواست، حضرت والا غالب شوند، برای من مایه‌ی ننگ و ندامت نخواهد بود، زیرا جای تعجب نیست که حضرت والا با آن همه قدرت و شوکت به ستار قره‌داغی غلبه جویند. و اگر ان‌شاءالله بنده غالب شدم و البته خواهم شد، حضرت والا مادام‌العمر مورد ملامت و تمسخر قرار خواهند گرفت و هرکس خواهد گفت که شاهزاده عین‌الدوله، با سی هزار قشون جرار از ستارقره‌داغی شکست خورده است.»^[۲۶]

شکست و عقب نشینی عین‌الدوله

عین‌الدوله و سرکردگان قشون دولتی، ناگزیر از باغ صاحب‌دیوان عقب نشینی کرده و به باسمنج رفتند.

رحیم‌خان و شجاع نظام، با اجازه محمد علی شاه، به ولایات خود می‌روند. سپهدار هم که با این شکست از عاقبت کار خود ترسیده بود، درکسوت هواداران مشروطه در آمده و خود را مشروطه خواه معرفی کرد.^[۲۷]

دوران سه‌ماهه آرامش تبریز

شهر تبریز به آرامش رسید و مجاهدان، به پاکسازی شهر از دسته‌های اوباش پرداختند. دوره اول جنگ‌های تبریز بعد از ۴ ماه به پایان رسید.

کنترل شهر به دست آزادی‌خواهان افتاد و مجاهدان با سرعت به ترمیم خرابی‌ها پرداختند. ادارات نظامیه، بلدییه و عدلیه به وجود آمد. انجمن ایالتی تبریز علاوه بر سرو سامان دادن به امور شهر، با توجه به تعطیلی مجلس شورای ملی، خود را جانشین مجلس کرد و ایالات دیگر نیز این تصمیم را پذیرفتند. از آن پس انجمن ایالتی تبریز، هسته مرکزی فعالیت‌های آزادیخواهانه ایران شد و وظایف مجلس شورای ملی در این مکان انجام گرفت.

پیروزی قیام تبریز باعث زنده شدن جنبش‌های آزادی‌خواهی در دیگر ایالات ایران شد که بعدها منجر به فتح تهران گردید.

تبریز در مدت تقریباً سه ماه، از اواخر مهر تا اواسط بهمن، خود را برای جنگ دیگری آماده کرد و در عین حال قسمت مهمی از آذربایجان به اطاعت تبریز درآمد و شهرهای مرند و سلماس و مراغه و خوی به دست آزادی‌خواهان گشوده شد. به ویژه راه جلفا - تبریز از وجود افراد ضد مشروطه پاک شد.^[۲۸]

دوره دوم جنگ‌های تبریز



سنگر توپ مجاهدان در حیاط ارک در نبردهای تبریز

دومین مرحله جنگ‌های تبریز، از بهمن ۱۲۸۷ آغاز شد و سه ماه ونیم ادامه یافت. نیروی دولتی با نیروی انقلابیون تبریز قابل مقایسه نبود. این نیرو با سپاهی مرکب از پیاده و سواره و قزاق و توپخانه و چند دستگاه مسلسل سنگین تجهیز شده بود. فرماندهی این نیرو با ارشدالدوله (سردار ارشد) شوهر عمه محمدعلی شاه بود. تعداد قشون دولتی در این دور از نبردهای تبریز ۴۰ هزار نفر بود. نیروهای دولتی شهر را محاصره کردند و راه ورود آذوقه به شهر را بستند. مردم برای غلبه بر گرسنگی، ناچار به خوردن علف بیابان شده بودند.

حضور ستارخان و نطق‌های آتشین او، در هر صحنه از جنگ تعیین کننده بود. ستارخان با فریادهای «آنام قربان» به مجاهدان روحیه می‌دهد. یک نمونه از دلآوری ستارخان بدین شرح است:

«در جنگ خطیب که در اوایل اسفند و به سرکردگی صمدخان

شجاع‌الدوله از سرکردگان فوای دولتی رخ می‌دهد، قشون دولتی مجاهدان را پراکنده کرده و پیشروی می‌کنند. ستارخان که با دوربین اوضاع میدان را زیر نظر دارد، تا شکست مجاهدان را می‌بیند فریاد برمی‌آورد که: «اوشاقلاری قیردیلار» (بچه‌ها را کشتار کردند). ستارخان بلافاصله سوار اسب شده و خود را تا نزدیک‌ترین نقطه صفوف دشمن می‌رساند. در پشت دیواری سنگر می‌گیرد و یک تنه می‌جنگد. وقتی مجاهدان از حضور سردار خود در میدان مطلع می‌شوند؛ برمی‌گردند و مقاومت کرده و شکست چند لحظه پیش را جبران می‌کنند. نیروی دولتی سراسیمه می‌شود و شکست می‌خورد و بنا به نوشته روزنامه مساوات بیش از یک‌صد تن از نیروی دولتی کشته می‌شوند.»

تاکتیک ستارخان در جنگ‌های تبریز این بود که دشمن را به داخل شهر می‌کشانید و در پیچ و خم کوچه‌ها گیر می‌انداخت و به آنها ضربه می‌زد.^[۲۹]

در اثر پایداری ستارخان و مجاهدان تبریز هرج و مرج در صفوف دشمن پدیدار گشته و دسته‌هایی از آنان به شهر و دیار خور بازگشتند و عده‌ای هم به صفوف مجاهدان شهر پیوستند. با پایداری و مقاومت تبریز دیگر شهرهای ایران نیز علیه استبداد به پا خاستند.^[۳۰]

وقایع بعد از نبردهای تبریز تا فتح تهران

در این میان، شعله آزادی‌خواهی از دیگر مناطق نیز برخاست. رشت و اصفهان اولین شهرهایی بودند که هشت ماه پس از قیام تبریز به پا برخاستند. قشون آزادی‌بخش از رشت به سرکردگی سپهدار و از اصفهان به سرکردگی سردار اسعد، در حرکت به سوی تهران تعلل کردند. به شکلی که نیروی مجاهدان تبریز تحلیل رفت و از طرفی قوای روس که وارد خاک ایران شده بودند و تبریز را محاصره کرده بودند، فرصت یافتند تبریز را اشغال کنند.^[۲۱]

ورود نیروهای انگلیس و روسیه به ایران

انگلستان قوای خود را از جنوب به بهانه حفظ امنیت وارد ایران کرد و روس‌ها نیز با لشگری، به بهانه حفظ جان اتباع خود به سمت تبریز حرکت کردند. پنج هزار سرباز روس از مرز گذشتند و پیشقراولان آن در ۱۹ اردیبهشت ۱۲۸۸، به تبریز رسیدند. قوای دولتی از اطراف تبریز پراکنده می‌شوند. سران انجمن به این نتیجه می‌رسند که در مقابل لشکر روس مقاومت نکنند. قوای روس بر شهر مسلط می‌شوند و به تعقیب آزادی‌خواهان می‌پردازند.^[۲۲]

فتح تهران

با اشغال تبریز، مجاهدان آنجا فرصت نمی‌یابند در فتح تهران نقش مستقیم داشته باشند. سرانجام در ۲۵ تیر ۱۲۸۸، تهران به دست لشگریان سپهدار و سردار اسعد فتح شد. محمد علی میرزا از سلطنت خلع شده و از ایران می‌رود.^[۲۳]



سپهدار و سردار اسعد بعد از فتح تهران

لیاخوف، فرمانده نیروی قزاق که مجلس را به توپ بست، به حضور سردار اسعد و سپهدار می‌رسد و شمشیر بر زمین می‌گذارد. سردار اسعد دوباره شمشیر برکمر او می‌بندد و او دوباره فرمانده قزاق‌ها می‌شود و امنیت شهر به او سپرده می‌شود.^[۲۴] مناصب حکومتی نیز بین فاتحان تقسیم می‌شود.

تلاش برای دور کردن ستارخان از تبریز

بعد از اشغال تبریز به دست روس‌ها، ستارخان و عده‌ای از سران آزادی‌علیرغم میل خود، در کنسولگری عثمانی پناهنده شدند و هنگامی که اوضاع کمی آرام شد، خارج شدند.^[۲۵] در این هنگام، مخبرالسلطنه از طرف حکومت جدید والی آذربایجان شد و به تبریز آمد. مخبرالسلطنه بعد از ورود به تبریز متوجه شد که وجود ستارخان مزاحم اوست. او در صدد دور کردن ستارخان از تبریز برآمد.^[۲۶]

ماموریت ستارخان برای خلع سلاح مجاهدان اردبیل

در زمان فتح قزوین به دست مجاهدان رشت و حرکت به سوی تهران، مجاهدان رشت عده‌ای را به فرماندهی میرزا محمد حسین زاده برای دفاع از اردبیل در برابر ایلات شاهسون به آنجا می‌فرستند. بنا به قول کسروی و امیرخیزی، حسین زاده آدم فسادناپذیری بود. او به بدخواهان مشروطه سخت گرفت و چند تن را اعدام کرد. این موضوع باعث رنجش عده‌ای شد. مخبرالسلطنه، برای خلع سلاح مجاهدان اردبیل به ستارخان مأموریت داد و از این فرصت برای دور کردن ستارخان از تبریز استفاده کرد. ستارخان به اردبیل رفت و حسین زاده و مجاهدانش را خلع سلاح کرد. در همین حال خوانین ایلات اطراف اردبیل، با همکاری رحیم‌خان دره‌واداری از محمد علی میرزا به اردبیل حمله کردند. ستارخان در تنگنا قرار می‌گیرد و در دژ زندان نارین قلعه که زمانی خود در آن زندانی بود سنگر می‌گیرد. ذخیره مهمات و آذوقه او به اتمام می‌رسد. وی از مخبرالسلطنه درخواست کمک می‌کند ولی جوابی دریافت نمی‌کند. سرانجام مجاهدان تصمیم به عقب نشینی می‌گیرند و ستارخان با اکراه آن را قبول می‌کند. ستارخان به تبریز برمی‌گردد و مورد استقبال با شکوه مردم قرار می‌گیرد.^[۲۷]

خروج از تبریز و تبعید ستارخان به تهران

ستارخان بعد از ورود به تبریز و پایان جنگ به دنبالش این بود که راه آبرومندی برای امرار معاش بیابد. او از طریق حاجی میرزا ابراهیم بلوری به انجمن پیام می‌دهد که باباباغی را به وی واگذار کنند که بتواند به کشت و کار بپردازد و می‌گوید هر وقت لازم بود آماده‌ام تا در راه وطن جانبازی کنم. مخابر السلطنه به این کار رضایت نمی‌دهد.



استقبال مردم تهران از ستارخان و باقرخان در دروازه دولت

بعد از روی کار آمدن حکومت جدید، وجود یک بازوی نظامی قوی که تنها حافظ دستاوردهای انقلاب مشروطه بود، برای حکام جدید و دولت‌های روس و انگلیس قابل تحمل نبود و آنها وجود ستارخان و مجاهدانش را در تبریز بر ضد منافع خود می‌دیدند و به همین خاطر، درصدد جدا کردن سر جنبش یعنی ستارخان از بدنه بودند تا تک به تک به حساب آنها برسند.

به این ترتیب، با دعوت‌های مختلف و تلاش‌های بسیاز از او می‌خواهند که به تهران بیاید. موجبات حرکت ستارخان و باقرخان به تهران فراهم شد و آنها هر یک با ۵۰ تن از سواران خود، درست یک روز مانده به نوزدهم ۱۲۸۹، به طرف تهران حرکت کردند. در مسیر در هر ده و شهری استقبال بی‌نظیری از ستارخان و باقرخان شد. عده‌ی بسیاری از تهران به قزوین آمدند تا از آنها استقبال کنند. در تهران، چنان استقبالی از آنان شد که به نوشته سردار ظفر در تاریخ بختیاری، هرگز از هیچ پادشاهی چنین استقبال نشده بود.

کسروی می‌نویسد:

«...انبوه تهرانیان مهرآباد را برگزیده و در آنجا چادرها زده و دولتیان و مجلسیان و آزادی‌خواهان و انبوه توده، از هر دسته و گروهی دستگاه جداگانه چیده بودند. خروش شادی همه جا را فرا گرفته و آواز زنده باد گوش‌ها را رنجه می‌ساخت...» [۲۸]

ستارخان به محض ورود به تهران، اعلامیه‌ای بدین مضمون صادر کرد:

«محض اطلاع عموم اظهار می‌دارد که من به جز از قانون، خویش و پیوندی ندارم و خود و کسانم از جان و دل مطیع قانون هستیم. اگر یکی از کسان این‌جانب به خلاف معمول مصدر حرکتی شود که مخالف با قوانین موضوعه مملکتی باشد، مصادر امور بدون اینکه به این‌جانب رجوع کنند، باید مقررات قانونی را درباره‌ی وی مجری دارند.» [۲۹]

نقش ستارخان در کشمکش بین نیروهای فاتح تهران

بعد از فتح تهران، بین نیروهای شرکت کننده در انقلاب اختلافاتی پدید آمد. در همین راستا دو حزب عمده اعتدالیون و انقلابیون پدید آمده بود. اختلاف این دو به جایی کشید که ترورهایی نیز به وقوع پیوست. ابتدا دموکرات‌ها یکی از رهبران متنفذ اعتدالیون به نام بهبهانی را در ۲۴ تیر ۱۲۸۹ ترور کردند و چند روز بعد در ۹ مرداد اعتدالیون هم به انتقام قتل بهبهانی، علی محمدخان تربیت و سید عبدالرزاق خان حکاک را که در قیام رشت و قزوین و فتح تهران شرکت داشتند ترور کردند.

ستارخان بدون اینکه از ماهیت این اختلافات و وقایع تهران اطلاع کاملی داشته باشد، وارد این کشمکش‌ها شد. او ابتدا در صد میانجی‌گری برآمد. در این میان اعتدالیون برای جذب ستارخان به تکاپو افتادند. امیرخیزی می‌گوید:

«روزی اعتدالیون از رجال و بزرگان دعوت کرده بودند و دعوت رسمی هم از سردار و سالار شده بود. سردار به راهنمایی من و به بهانه بیماری عذرخواهی کرد، اما با اصرار آنها، او مرا به جای خود فرستاد. وقتی به جلسه رسیدم، دیدم سالار یعنی باقرخان در صدر مجلس نشسته است. سالار بعدا نامه‌ای که از طرف اعتدالیون به عنوان نایب‌السلطنه نوشته شده بود، پیش سردار آورد و خواست که سردار آنرا مهر کند و سردار به احترام دوستی با سالار آن نامه را مهر کرد.» امیر خیزی بعدا می‌گوید که سردار بعد از امضای نامه پشیمان شد و از نایب السلطنه خواست آنرا برگرداند ولی به بهانه اینکه نامه شماره خورده از بازگرداندن آن خودداری کردند. [۳۰]...سردار محیی (معزالسلطان) و ضرغام السلطنه و... از طرف سردار اسعد و سپهدار به بازی گرفته نمی‌شدند. با آمدن سردار و سالار، خود را به آنها نزدیک می‌کنند و ستارخان و باقرخان را به مخالفت با سردار اسعد و دارو دسته او برمی‌انگیزند. تلقینات

اینان و خود سری‌های سواران بختیاری، طوری در ستارخان اثر کرد که روزی سردار بدون ملاحظه به سردار اسعد که به پارک اتابک برای دیدار او آمده بود می‌توپد و می‌گوید: «این بختیاری‌ها چه می‌گویند و اینها چه کاره هستند؟»^[۴۱]

واقعه پارک اتابک

در ۳۱ تیر، سردار اسعد طی نطقی در مجلس می‌گوید: «باید امنیت را در این مملکت پایدار کنم، اگر چه به کشته شدن پسر و برادرهایم باشد... امیدوارم که به‌زودی، یعنی تا یک هفته دیگر امنیت را چنان به تهران اعاده بدهم که کسی چنین امنیتی ندیده باشد...»

تشکیل کابینه جدید مستوفی‌الممالک

یک روز بعد از سخنرانی سردار اسعد در مجلس، کابینه ائتلافی مستوفی‌الممالک متشکل از اعتدالیون و انقلابیون به مجلس معرفی شد. سردار اسعد و سپهدار در کابینه شرکت نداشتند و بجای آن به وکالت مجلس درمی‌آیند. مستوفی‌الممالک که در آن زمان با بختیاری‌ها مناسبات حسنه داشت و نیروی آنها را تقویت کرده بود در استقرار امنیت از آنها کمک گرفت و دست آنها را باز گذاشت.

توافق بر سر خلع سلاح مجاهدان در مجلس

کابینه مستوفی اولین وظیفه دولت خود را، حل مسئله مجاهدان، که آنها را علت اصلی ترورهای سیاسی می‌دانست، قرار می‌دهد. روز دوازدهم مرداد مجلس شورای ملی از ۸ تن از سران مجاهدان و سواران بختیاری دعوت کرد. در نشست ۷ ساعت طول کشید؛ مقرر شد که به جز سپاهیان و پاسبانان شهربانی، کس دیگری اسلحه نداشته باشد و مجاهدان ۴۸ ساعت فرصت دارند سلاح‌های خود را تحویل بدهند و در غیر این صورت مجازات خواهند شد. در پی این توافق ستارخان گفت: نخست کسی که آن‌را به کار بندد من خواهم بود، سپس او و دیگران سوگند یاد کردند که نافرمانی نکنند.^[۴۲]

مذاکره ستارخان با مجاهدان برای خلع سلاح

ستارخان، بعد از جلسه مجلس به پارک اتابک آمد و به مجاهدان گفت که باید سلاح‌های خود را تحویل بدهند. تعدادی از آنان از این موضوع ابراز نگرانی کردند که با توجه به دشمنی که پیرم خان رئیس نظمیه، با سردار دارد، بعد از خلع سلاح مجاهدان، آنان رفتار دیگری با ستارخان خواهند داشت. به هر حال ستارخان که کار را تمام شده می‌دید فردای آن روز به مهرآباد برای مهمانی در خانه خسروخان مقتدر نظام رفت و شب را آنجا ماند.

مجاهدان که از اطلاعیه دولت برای خلع سلاح خود ناآرام شده بودند به سراغ ستارخان رفتند و با اصرار او را به پارک اتابک آوردند. اوضاع و احوال در پارک اتابک بسیار دگرگون شده بود. ۲ هزار مجاهد بی‌نام و نشان از تمام نقاط شهر به سردار پناهنده شده بودند و تعدادی کفن پوشیده بقیه را تهییج می‌کردند.

نگرانی مجاهدان بی‌ربط هم نبود، زیرا در خلع سلاح تبعیض وجود داشت و تمام دسته‌جات مسلح مانند بختیاری‌ها و نفرات پیرم خان را دربر نمی‌گرفت؛ بلکه آنها مستمری قابل ملاحظه‌ای داشتند. از طرفی، این مجاهدان کار و زندگی خود را رها کرده بودند تا در راه مشروطه بجنگند و حال دیگر برای کاری به آنان رجوع نمی‌شد. مجاهدان قفقازی، از ترس کینه دولت روسیه نمی‌توانستند به قفقاز برگردند و این حکم یعنی خلع سلاح برای مجاهدان بسیار سنگین بود. ستارخان اوضاع پارک اتابک را آشفته دید. مجاهدان بسیاری از دستجات مختلف، در پارک جمع شده بودند و برعلیه دولت شعار دادند و اعلام کردند که به هیچ عنوان حاضر به از دست دادن



ستارخان و باقر خان در بین چند تن از نمایندگان مجلس دوم

سلاح‌های خود نیستند. ستارخان به هر نحوی شده آرامش را بین آنان برقرار کرد و باتشریح اوضاع مملکت و موقعیت مجاهدانی که در پارک اتابک گرد آمده بودند، پیشنهاد کرد که مصالح خود و کشور را در نظر گرفته و فعلا با دولت شاخ به شاخ نشوند. او در ضمن عدم امکان موفقیت مجاهدان را در مقابله با قوای دولتی و بختیاری گوشزد کرد.

به جز ستارخان، چند تن از نمایندگان مجلس، مانند شیخ اسماعیل هشتروندی و معین‌الرعا و معتمدالتجار و سید نصرالله آخوی و... هم به پارک آمدند و با سران مجاهدان مذاکره کردند ولی موفق به مجاب کردن مجاهدان برای خلع سلاح نشدند.

فاجعه پارک اتابک

شب همان روزی که ستارخان به پارک بازگشت، دولت عده‌ای سواره و پیاده و ژاندارم و پلیس و قزاق و سواران بختیاری را بالغ بر دو هزار و صد و سی تن، همراه با دو توپ ماکزیم و یک توپ بیابانی و دو شصت تیر به فرماندهی «پیرم خان ارمنی» و «سردار بهادر» (پسر سردار اسعد)، در اطراف پارک مستقر کرد.

سردار محیی که سواران خود را به پارک فرستاده و خود را دوست ستارخان جا می‌زد، به سفارت عثمانی پناهنده شد. ضرغام السلطنه نیز با سواران خود از شهر خارج شد.



نمای عمارت مرکزی پارک اتابک

عده‌ای برای بیرون بردن ستارخان و باقرخان از پارک اقدام کردند اما سردار که وجود خود را برای جلوگیری از حوادث ناگوار و درگیری احتمالی لازم می‌دید، امتناع کرد.

ستارخان، با جرو بحث بسیار اکثریت مجاهدان را متقاعد کرد که سلاح‌هایشان را تحویل بدهند. تحویل دهی سلاح‌ها آغاز شد اما بیش از چند سلاح تحویل داده نشده بود که دو تن از کارکنان سفارت عثمانی، به میان مجاهدان آمد و یکی از آنان سخنان تحریک آمیزی گفت به این مضمون که:

« این مجاهدان در راه آزادی تلاشها کرده‌اند و بیشتر ایشان پدر یا برادر یا پسر خود را از دست داده‌اند. تفنگ‌ها را نیز در جنگ از دست دشمن بیرون آورده‌اند، این رفتار دولت با اینان بیدادگرانه است.»^[۴۳]

این دو عثمانی، درست چند ساعت بعد از بست نشستن سردار محیی در سفارت‌خانه عثمانی، به پارک آمدند و از طرفی سواران او نیز به پارک آمده و به تحریک پرداخته بودند. به هر حال با این سخنان و تحریک عده‌ای که از بیرون پارک به میان مجاهدان آمدند و آنها را تحریک کردند، رشته کارها از دست ستارخان دررفت و مجاهدان راضی به تحویل سلاح‌ها نشدند. در این میان دسته‌هایی از مردم تهران نیز رسیدند و به تهییج مجاهدان پرداختند.

ستارخان از این واقعه چنان خشمگین شد که قدرت ایستادن نداشت. عده‌ای او را به اتاقش بردند. در همین هنگام، مهلت ۴۸ ساعته دولت به پایان رسید و شلیک گلوله‌ای آغاز جنگ را اعلام کرد.

روز ۱۴ مرداد ۱۲۸۹، نیروهای دولتی از هر طرف پارک را زیر رگبار گلوله‌های توپ و تیربار گرفتند. ستارخان باردیگر تلاش کرد اوضاع را آرام کند. ابتدا می‌خواست با هیئت وزرا تلفنی صحبت کند ولی امکان نداشت، چون سیمها راقطع کرده بودند. در نتیجه نامه‌ای نوشته و از صمصام السلطنه می‌خواهد که میانجی شود.

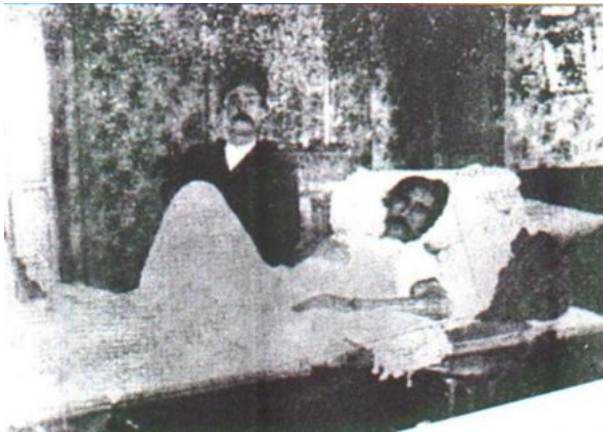
ستارخان، به شهادت کسانی که در ماجرای پارک شرکت داشته‌اند از اتاق خود بیرون نمی‌آمد و فقط وقتی مطلع می‌شود تعدادی از سواران بختیاری قصد ورود به داخل پارک را دارند، تفنگ برداشته و آنها را پس می‌راند. جنگ تا شب ادامه یافته و شدیدتر شد. ستارخان که برای جلوگیری از تهاجم نیروهای دولتی به پشت بام رفت، در بین راه تیری به زانویش خورد و از حرکت ماند.

در مورد کشته شدگان پارک اتابک روایت‌های متعددی وجود دارد. در کتاب آبی آمده ۱۸ تن از مجاهدان کشته و ۴۰ تن زخمی شدند.^[۴۴] در برخی از منابع تعداد کشته‌شدگان از مجاهدین را تا ۳۰۰ نفر نیز اعلام کرده‌اند. اموال مجاهدان توسط نیروهای دولتی غارت شد. حتی لوحه‌های تقدیر طلاکوبی که مجلس شورا به پاس خدمات ستارخان و باقرخان به آنان داده بود را بردند.

بازتاب فاجعه پارک اتابک

خبر فاجعه پارک اتابک، چون بمب درسراسر ایران و جهان ترکید. تلگراف‌های ملامت آمیز از هر سوی ایران و کشورهای بیگانه برسرنمایندگان و وزرا باریدن گرفت. مردم تهران با اینکه در شهر حکومت نظامی برقرار شده بود، بازارها را بستند و لب به شکایت گشودند.

سرانجام ستارخان



ستارخان بعد از جراحی در بیمارستان

پزشکان بعد از تیر خوردن ستارخان، از درمان آن بازمی‌مانند و تصمیم می‌گیرند که پای او را قطع کنند ولی ستارخان رضایت نمی‌دهد و می‌گوید اگر پایم را ببرند، خودکشی خواهم کرد. او مدتی زمین‌گیر می‌شود. بعدها به همت « میرزا جواد ناطق»، یکی از هم‌زمان آذربایجانی سردار و چند تن دیگر و با معالجه پزشکان پایتخت و خارجی، زخمش تا حدی بهبود می‌یابد و با تکیه بر عصا می‌تواند راه برود.

ناطق، از ملاقات خود با سردار در تهران چنین یاد کرد: «ستارخان روی تخت درازکشیده بود و بوی عفونت فضا را گرفته بود. پرسیدم این بوی گند چیست؟ گفت: من که طیب ندارم، بوی گند از پوست بزغاله‌ای است که روی پایم کشیده‌اند.» [۴۵]

درگذشت ستارخان

سرانجام ستارخان، چهار سال بعد از واقعه پارک اتابک، در تاریخ ۲۵ آبان ۱۲۹۳ مقارن با ۸ ذیحجه ۱۳۳۲، در گوشه‌ای از تهران، در یک خانه‌ی اجاره‌ای واقع در خیابان جنت گلشن، در سن ۴۸ سالگی بدرود حیات گفت. [۴۶]

مراسم خاکسپاری ستارخان با تشریفات پر ابهت و حزن انگیزی صورت می‌گیرد. کسروی می‌گوید:

«دولت ایران نوازش و ارج‌شناسی را که از زنده‌ی او دریغ گفته بود، از مرده‌اش دریغ نگفت و در روز پنج شنبه ۲۷ آبان، جنازه‌ی او را بیرون آورده و با پاسداری‌هایی سپاهیان که در آن ژاندارم و قزاق و دسته‌های پیاده و سواره‌ی بختیاری و شاگردان دبیرستان‌ها، هم‌دست بودند و گروه انبوهی از آذربایجانیان و تهرانیان دنبال ایشان راه می‌رفتند، تا به خوابگاه جاویدانش رسانیدند و سپس با دستور دولت ختم باشکوهی برپا کردند.» [۴۷]

بیکر ستارخان، در باغ طوطی شاه عبدالعظیم به خاک سپرده شد. در نقاط مختلف از جمله استانبول، مجالس ختم به مناسبت درگذشت ستارخان سردار ملی برپا شد.

آرامگاه ستارخان تا سال ۱۳۲۴ شمسی، وضع حقیرانه‌ای داشت. در این سال آزادیخواهان میتینگ بر سر قبر سردار ملی تشکیل دادند و بعد برای او یک آرامگاه موقتی ساختند. این آرامگاه یک سال بعد تخریب شد. بعدها به همت امیرخیزی و دیگران، سنگ قبری برای آرامگاه ستارخان تهیه شد.



آرامگاه ستارخان در شاه عبدالعظیم

منابع

۱. دو مبارز جنبش مشروطه، رحیم رئیس‌نیا، ص ۵
۲. قیام آذربایجان و ستارخان، ص ۴
۳. دو مبارز جنبش مشروطه، ص ۹
۴. دومبارز جنبش مشروطه، ص ۱۰
۵. سلام‌الله جاوید، دو قهرمان آزادی، ص ۹
۶. امیرخیزی، قیام آذربایجان و ستارخان، ص ۱۲

7. امیرخیزی، قیام آذربایجان و ستارخان، ص ۱۳
8. انقلاب مشروطیت ایران - ایوانف ترجمه هوشیار ص ۳۳
9. نمایندگان مجلس شورای ملی - زهرا شجیعی ص ۵۴
10. دو مبارز جنبش مشروطه - ص ۳۴
11. اطلاعات ماهانه سال ۱۳۲۷ - شماره آذر - ص ۲۱
12. تاریخ مشروطه - احمد کسروی ص ۳۸
13. دو مبارز جنبش مشروطه - رحیم رئسی نیا، عبدالحسین ناهید ص ۴۶
14. دو مبارز جنبش مشروطه - ص ۴۸ و ۴۹
15. تاریخ مشروطه ایران - احمد کسروی - ص ۶۹۳ و ۶۹۴
16. دو مبارز جنبش مشروطه - ص ۴۹ تا ۵۱
17. تاریخ مشروطه - احمد کسروی ص ۶۹۳
18. قیام آذربایجان و ستارخان - امیر خیزی ص ۱۳
19. دو مبارز جنبش مشروطه - ص ۵۳ تا ۵۷
20. تاریخ مشروطه - احمد کسروی ص ۷۰۹
21. دو مبارز جنبش مشروطه - ص ۵۹
22. دو مبارز جنبش مشروطه - ص ۶۰
23. خاطرات محمد باقر ویجویه - ص ۹۲
24. دو مبارز جنبش مشروطه - ص ۶۲
25. دو مبارز جنبش مشروطه - ص ۶۵ تا ۶۹
26. قیام آذربایجان و ستارخان - امیر خیزی ص ۱۹۷
27. دو مبارز جنبش مشروطه - ص ۷۰
28. دو مبارز جنبش مشروطه - صفحه ۷۲ و ۷۳
29. دو مبارز جنبش مشروطه - ص ۷۳ تا ۸۰
30. انقلاب مشروطیت ایران - ایوانف ص ۵۸
31. دو مبارز جنبش مشروطه - ص ۱۰۰
32. تاریخ مشروطیت ایران - ایوانف - ص ۸۶
33. دو مبارز جنبش مشروطه - ص ۱۰۴
34. تلاش آزادی - باستانی پاریزی ص ۱۷۲
35. قیام آذربایجان و ستارخان - امیرخیزی ص ۳۷۰
36. دو مبارز جنبش مشروطه ص ۱۰۸
37. دو مبارز جنبش مشروطه ص ۱۱۰ تا ۱۱۴
38. تاریخ مشروطه - احمد کسروی
39. قیام آذربایجان و ستارخان - امیرخیزی ص ۴۷۳
40. قیام آذربایجان و ستارخان - امیرخیزی ص ۴۸۹ تا ۴۹۱
41. قیام آذربایجان و ستارخان - امیرخیزی ص ۵۲۰
42. تاریخ مشروطه - احمد کسروی ص ۱۳۳ تا ۱۳۴
43. تاریخ مشروطه - احمد کسروی ص ۱۴۰
44. تاریخ ۱۸ ساله آذربایجان - ص ۱۴۳
45. قیام آذربایجان و ستارخان - امیرخیزی ص ۵۷۱
46. قیام آذربایجان و ستارخان - امیرخیزی ص ۵۹۷
47. تاریخ مشروطه - احمد کسروی ص ۵۹۷

برگرفته از «<https://www.iran-pedia.org/w/index.php?title=ستارخان&oldid=57150>»

این صفحه آخرین بار در ۷ نوامبر ۲۰۲۱ ساعت ۲۰:۰۳ ویرایش شده‌است.

محتویات تحت اجازه‌نامهٔ [Creative Commons Attribution-ShareAlike](https://creativecommons.org/licenses/by-sa/4.0/) هستند مگر اینکه خلافش ذکر شده باشد.